

برنامه‌ریزی متقابل از آشپزخانه¹

سیلویا فدریچی و نیکل کاکس

طلیعه حسینی

این مقاله در اصل در پاسخ به مقاله‌ی کارول لوپاته¹ نوشته شد که در مجله‌ی لیبراسیون² با عنوان «زنان و پرداخت پول برای کارخانگی³» منتشر شده بود. [1] سردبیران این مجله پاسخ ما را رد کردند. ما اکنون این مقاله را منتشر می‌کنیم چرا که در حال حاضر لوپاته با گشودگی بیش‌تری از سایرین، مفروضات چپ و نسبت آن با جنبش فمینیستی بین‌المللی را مفصل‌بندی می‌کند. با انتشار این نوشته ما بحثی عقیم را با «چپ» باز نمی‌کنیم بلکه به آن پایان می‌دهیم. [2]

از زمان مارکس روشن شده است که سرمایه از رهگذر دستمزد، سلطه و توسعه می‌یابد، به این معنا که بنیاد جامعه‌ی سرمایه‌داری، کارگر مزدبگیر و استثمار مستقیم او است. آن‌چه که سازمان‌های جنبش طبقه‌ی کارگر نه آن را روشن کرده‌اند و نه آن را مفروض گرفته‌اند، این است که دقیقاً از رهگذر همین دستمزد، استثمار کارگر غیرمزدی سازمان‌دهی شده است. این استثمار حتماً مؤثرتر نیز بوده چرا که فقدان دستمزد، آن را پنهان ساخته است ... آن‌جا که مربوط به زنان است، کار آن‌ها همچون خدمتی شخصی خارج از سرمایه ظاهر می‌شود. [2]

تصادفی نیست که در چند ماه گذشته بسیاری از مجلات چپ، حملاتی را نسبت به دستمزد برای کار خانگی منتشر کرده‌اند. هر زمان که جنبش زنان موضعی مستقل گرفته، چپ احساس خطر کرده است. چپ معتقد است این دورنما معانی ضمنی‌ای دارد که فراتر از «مسأله‌ی زنان» می‌رود و بیان‌گر گسست در سیاست‌های گذشته و اکنون‌شان هم در قبال زنان و هم در قبال بقیه‌ی طبقه‌ی کارگر است. البته فرقه‌گرایی چپ به‌طور سنتی در نسبت با

¹ Carol Lopate

² Liberation

³ Women and Pay for Houswork

مبارزات زنان نشان داده است پیامدی درک سطحی از نحوه تسلط سرمایه‌داری و نیز سمت‌وسویی است که مبارزه‌ی طبقاتی باید در پیش گیرد تا این سلطه را بشکند.

چپ تحت عنوان «مبارزه‌ی طبقاتی» و «منافع متحد طبقه‌ی کارگر»، همواره بخش‌های به‌خصوصی از طبقه‌ی کارگر را به‌عنوان سوژه‌های انقلابی برگزیده و در مبارزه‌ای که این بخش‌ها به راه انداخته‌اند بقیه را به ایفای نقشی صرفاً حمایتی محکوم کرده است. بنابراین چپ در اهداف سازمانی و استراتژیکش همان تقسیم‌بندی‌های طبقاتی را بازتولید کرده که مشخصه‌ی تقسیم کار در سرمایه‌داری است. از همین رو، چپ، به‌رغم تنوع مواضع تاکتیکی، به لحاظ استراتژیک یکپارچه است. استالینیست‌ها، تروتسکیست‌ها، آنارکولیبرترین‌ها، چپ قدیم و نو، زمانی که نوبت به انتخاب سوژه‌های انقلابی می‌رسد با مفروضات و استدلال‌های مشابه همدست می‌شوند.

آن‌ها به ما «پیشرفت» اعطا می‌کنند

از زمانی که چپ دستمزد را درمقام مرز تقسیم‌بندی میان کار و غیرکار، تولید و انگل‌وارگی، قدرت بالقوه و بی‌قدرتی پذیرفته است، حجم انبوه کار غیرمزدی که زنان در خانه برای سرمایه انجام می‌دهند از تحلیل‌ها و استراتژی‌شان بیرون مانده است. از لنین تا گرامشی و تا ژولیت میشل، کل سنت چپ بر سر فرعی بودن کار خانگی در بازتولید سرمایه و فرعی بودن زن خانه‌دار در مبارزه‌ی انقلابی توافق داشته‌اند. طبق نظر چپ، زنان در مقام زنان خانه‌دار از سرمایه رنج نمی‌برند بلکه از غیاب آن در عذابند. به نظر می‌رسد مشکل ما آن است که سرمایه در دست‌یابی به آشپزخانه‌ها و اتاق‌خواب‌های مان شکست خورده است، با این پیامد مضاعف که از قرار معلوم ما در مرحله‌ی فئودالی و پیش‌سرمایه‌داری باقی مانده‌ایم و هرکاری که در آشپزخانه‌ها و اتاق‌خواب‌های مان می‌کنیم بی‌ارتباط با دگرگونی اجتماعی است. روشن است که اگر آشپزخانه‌هایمان خارج از سرمایه باشند، مبارزه‌ی ما برای نابودی آن‌ها هرگز در شکست دادن سرمایه موفق نخواهد بود.

این که چرا باید سرمایه به این حجم انبوه کار غیرسودآور، این حجم انبوه کار غیرمولد اجازه بدهد پرسشی است که چپ هرگز نمی‌پرسد، چرا که همواره به غیرعقلانی بودن سرمایه و ناتوانی آن در برنامه‌ریزی اطمینان دارد. کنایه‌آمیز است که آن‌ها جهل خود از ارتباط ویژه‌ی زنان با سرمایه را به نظریه‌ی

عقب‌ماندگی سیاسی زنان ترجمه کرده‌اند که تنها از رهگذر ورودمان به دروازه‌های کارخانه می‌توان بر آن فائق آمد. بنابراین منطق تحلیلی که سرکوب زنان را در نتیجه‌ی محروم‌شدن‌شان از روابط سرمایه‌دارانه می‌بیند، به‌ناگزیر به این استراتژی برای ما می‌انجامد که وارد این روابط شویم و نه این‌که آن را نابود کنیم.

بنا به این تعبیر، ارتباطی بی‌واسطه میان استراتژی چپ برای زنان و استراتژی‌اش برای «جهان سوم» وجود دارد. به همین ترتیب، به همان طریق که می‌خواهند زنان را به کارخانه‌ها بیاورند، می‌خواهند کارخانه‌ها را به «جهان سوم» بیاورند. در هر دو مورد فرض می‌کنند که «توسعه‌نیافتگان» - کسانی از ما که دستمزد ندارند و در سطح تکنولوژیک پایین‌تری کار می‌کنند - در مقایسه با «طبقه‌ی کارگر واقعی» عقب‌مانده هستند و تنها از رهگذر دستیابی به نوع پیشرفته‌تری از استثمار سرمایه‌دارانه، یعنی سهم بزرگ‌تری از کار کارخانه، می‌توانند عقب‌ماندگی‌شان را جبران کنند. در هر دو مورد، نزاعی که چپ برای بی‌دستمزدی، برای «توسعه‌نیافتگی»، پیش می‌کشد، مبارزه برعلیه سرمایه نیست بلکه مبارزه برای سرمایه به شکل عقلانی‌تر، توسعه‌یافته‌تر و مولدتر، است. در مورد ما، آن‌ها نه تنها «حق کار» اعطا می‌کنند (این را که به هر کارگری ارزانی می‌کنند)، بلکه حق کار بیش‌تر عرضه می‌کنند، حق این‌که بیش‌تر استثمار شویم.

زمینی جدید برای مبارزه

شالوده‌ی سیاسی دستمزد برای کار خانگی، امتناع این ایدئولوژی سرمایه‌دارانه است که بی‌دستمزدی و توسعه‌ی تکنولوژیک پایین را معادل عقب‌ماندگی سیاسی، معادل فقدان قدرت و نهایتاً، درمقام پیش‌شرطی برای سازمان‌یافتن‌مان، معادل نیاز به سرمایه برای سازمان‌دهی ما می‌داند. مسئولیت این مسأله برعهده‌ی خود ماست زیرا از آن‌جا که بی‌دستمزد هستیم یا در سطح تکنولوژیک پایین‌تری کار می‌کنیم (و این دو شرط عمیقاً به هم وابسته است)، نیازهای‌مان باید از بقیه‌ی طبقه‌ی کارگر متفاوت باشد. ما زیربار پذیرش این موضوع نمی‌رویم که چون که کارگر مرد کارخانه‌ی تولید خودرو در دیترویت می‌تواند در برابر خط مونتاژ قیام کند، پس هدف ما نیز باید با آغاز از آشپزخانه‌های‌مان در کلان‌شهرها یا آشپزخانه‌ها و مزارع «جهان سوم»، کار در کارخانه باشد که کارگران در تمام دنیا به‌طور فزاینده‌ای از آن امتناع می‌کنند. مخالفت ما با ایدئولوژی چپ‌گرایانه درست همان نپذیرفتن توسعه‌ی سرمایه‌داری

به‌منزله‌ی راهی به سوی آزادی است، یا به‌طور دقیق‌تر مخالفت با تمامی اشکال سرمایه‌داری است. در ذات این نپذیرفتن، بازتعریفی است از این‌که سرمایه‌داری چیست و طبقه‌ی کارگر کیست، یعنی ارزیابی مجدد نیروهای طبقاتی و نیازهای طبقاتی.

پس دستمزد برای کار خانگی تنها یک مطالبه در کنار سایر مطالبات نیست، بلکه دورنمایی سیاسی است که زمینی جدیدی برای مبارزه می‌گشاید که از زنان آغاز می‌شود ولی به سود تمام طبقه‌ی کارگر است. [3] بر این مسئله باید تأکید کرد، چرا که تقلیل دستمزد برای کار خانگی به یک مطالبه، عنصری متداول در حملات چپ به آن است؛ شیوه‌ای برای اعتبارزدایی از آن است که منتقدانش را قادر می‌سازد از مواجهه با مسائل سیاسی‌ای که این مبارزه برمی‌انگیزد اجتناب کنند.

مقاله‌ی لوپاته، «زنان و پرداخت پول برای کار خانگی»، نمونه‌ای از این دست است. عنوان، «پرداخت پول برای کار خانگی»، از پیش مسئله را تحریف می‌کند، زیرا دستمزد تنها مقداری پول نیست، بلکه نمودی از رابطه‌ی قدرت میان سرمایه و طبقه‌ی کارگر است. شیوه‌ای هوشمندانه‌تر در اعتبارزدایی از دستمزد برای کار خانگی ادعای آن است که این دورنما از ایتالیا وارد شده است و تناسب بسیار کمی با وضعیت ایالات متحده دارد که در آن زنان «کار می‌کنند». این مثالی دیگر از اطلاعات غلط است. «قدرت زنان و براندازی اجتماع»⁴ - تنها منبعی که لوپاته به آن ارجاع می‌دهد - بُعد بین‌المللی بستری را که در آن دستمزد برای کار خانگی پدید آمد، تصدیق می‌کند. در هر صورت ردیابی خاستگاه جغرافیایی دستمزد برای کار خانگی، در مرحله‌ی کنونی ادغام بین‌المللی سرمایه خارج از موضوع است. آن‌چه اهمیت دارد تکوین سیاسی آن است یعنی امتناع کنیم از این‌که کار، استثمار و قدرت طغیان علیه آن را تنها در سایه‌ی حضور دستمزد ببینیم. در مورد ما، پایانی است بر تقسیم‌بندی میان زنانی که «کار می‌کنند» و زنانی که «کار نمی‌کنند» (آن‌ها «فقط زنان خانه‌دار» هستند) که این معنای ضمنی را دارد که کار بی‌مزد کار نیست، کار خانگی کار نیست و به شکلی متناقض تنها در ایالات متحده اکثر زنان کار می‌کنند و قیام می‌کنند زیرا بسیاری از آن‌ها شغل دوم دارند. اما ندیدن کار زنان در خانه، چشم‌پوشی بر کار بی‌مزد و مبارزه‌ی اکثریت چشمگیری از جمعیت جهان است. مانند چشم‌پوشی از این موضوع است که سرمایه‌ی آمریکایی بر کار بردگان و نیز کار مزدی بنا شده است و تا به امروز متکی بر کار بی‌مزد میلیون‌ها زن و مرد در زمین‌ها، آشپزخانه‌ها و زندان‌های ایالات متحده و در سرتاسر جهان رشد کرده است.

⁴ The power of Women and the Subversion of the Community

کار پنهان

ما با شروع کردن از خودمان در مقام زن، می‌دانیم که از نظر سرمایه، روز کاری الزاماً چک حقوقی در پی ندارد و کار از دروازه‌های کارخانه شروع و به آنجا نیز ختم نمی‌شود و ماهیت و گستره‌ی خودِ کار خانگی را دوباره کشف می‌کنیم. زیرا به محض آنکه سرهای مان را از جوراب‌هایی که وصله می‌کنیم و غذاهایی که می‌پزیم بلند می‌کنیم و به تمامیت روز کاری مان می‌نگریم، می‌بینیم با این که این کار دستمزدی برای خودمان دربر نداشته، اما ارزنده‌ترین محصول را برای ظهور در بازار سرمایه‌دارانه تولید کرده‌ایم: نیروی کار. کار خانگی به مراتب بیش‌تر از تمیزکاری منزل است. خدمت کردن به لحاظ جسمی، احساسی و جنسی به دستمزدبگیران و آماده کردن آن‌ها برای کار هر روزه است. مراقبت از فرزندان مان – کارگران آینده – است، کمک کردن به آن‌ها از تولد تا سال‌های مدرسه‌شان است، اطمینان یافتن از این که آن‌ها هم به شیوه‌هایی که از آن‌ها تحت لوای سرمایه‌داری انتظار می‌رود، عمل می‌کنند. به این معنا که پشت هر کارخانه، پشت هر مدرسه، هر اداره یا معدن، کار پنهان میلیون‌ها زن وجود دارد که زندگی‌شان و کارشان را صرف کرده‌اند تا نیروی کاری تولید کنند که در آن کارخانه‌ها، مدارس، اداره‌ها یا معادن کار کنند. [5]

به همین علت است که تا به امروز در هر دوی کشورهای «توسعه‌یافته» و «توسعه‌نیافته»، کار خانگی و خانواده ستون‌های تولید سرمایه‌دارانه هستند. دسترس‌پذیری کاری پایدار و بانضباط، شرط ضروری تولید در هر مرحله‌ی توسعه‌ی سرمایه‌دارانه است. شرایط کارمان از کشوری به کشور دیگر، متفاوت است. در بعضی کشورها مجبور به تولید روزافزون فرزندان هستیم و در سایر کشورها به ما گفته شده است که بازتولید نکنیم، مخصوصاً اگر سیاه‌پوست یا مستمری‌بگیر هستیم، یا قصد بازتولید «آدم‌های دردسرافزین» را داریم. در بعضی کشورها ما کارگر غیرماهر برای مزارع تولید می‌کنیم اما در برخی دیگر کارگران ماهر و تکنسین. اما در هر کشور، کار غیرمزدی مان و وظیفه‌ای که برای سرمایه انجام می‌دهیم مشابه است.

یافتن شغل دوم هیچ‌گاه ما را از شغل اول مان رها نکرده است. دوشغله‌بودن برای زنان تنها به معنای زمان و انرژی حتماً کمتر برای مبارزه بر ضد هر دوی آن‌ها است. علاوه بر این، زنی که به صورت تمام وقت در خانه یا خارج از آن نیز کار می‌کند، متأهل یا مجرد، باید ساعت‌ها کار را صرف بازتولید نیروی کار خودش بکند و زنان به خوبی از استبداد این وظیفه آگاه‌اند، زیرا برای‌شان چه در بازار ازدواج یا در بازار کار مزدی، پیراهنی زیبا و مویی آراسته شرایط به دست آوردن شغل است.

بنابراین ما شک داریم که در ایالات متحده «مدارس، کودکان، مهدکودک و تلویزیون، بخش اعظم مسئولیت اجتماعی سازی فرزندان را از دوش مادران شان برداشته اند» و این که «کاهش اندازه‌ی خانه و ماشینی سازی کار خانگی به این معنا است که به صورت بالقوه، زمان فراغت بسیار زیادی برای زن خانه دار باقی مانده است» و او فقط «سرگرم خرید کردن، استفاده از وسایل و تعمیر آن‌ها است... که قاعدتاً مربوط به صرفه جویی در وقت او هستند.» [6]

مهدکودک‌ها و کودکان‌ها هرگز هیچ زمانی را برای خودمان آزاد نکرده اند بلکه تنها وقت‌مان را برای کار اضافی باز کرده اند. در مورد تکنولوژی، تنها در ایالات متحده است که ما شکاف میان تکنولوژی اجتماعاً دسترس پذیر و تکنولوژی‌ای را که آهسته به درون آشپزخانه‌هایمان وارد شده است ارزیابی می‌کنیم. و در این مورد نیز، شرط بی‌مزدی ما است که کمیت و کیفیت تکنولوژی‌ای که به دست می‌آوریم را تعیین می‌کند. چرا که «اگر در حدودی مشخص به شما حقوق ساعتی پرداخت نمی‌شود، هیچ کس اهمیت نمی‌دهد که چه مدت زمانی طول می‌کشد تا کارتان را انجام دهید.» [7] در هر صورت، وضعیت در ایالات متحده مؤید آن است که نه تکنولوژی و نه شغل دوم، هیچ کدام نمی‌توانند زنان را از کار خانگی خلاص کنند و این که «تولید یک تکنسین، بدیل آسان تری در مقایسه با تولید کارگر غیرماهر نیست، میان این دو تقدیر، با هر سطح تکنولوژیکی که این کار انجام شود، با هر نوع خاصی از فرزند که تولید می‌شود، موضع زنان باید امتناع از کار رایگان و امتناع از زیستن برای تولید کردن باشد.» [8]

این مسئله باید روشن شود که با گفتن این که کاری که در خانه ارائه می‌دهیم تولید سرمایه دارانه است، آرزویی برای قانونی شدن به عنوان بخشی از «نیروی تولید» را نداریم، به بیان بهتر این مسئله نوعی توسل به اخلاقیات نیست. تنها از منظری سرمایه دارانه، مولد بودن اگر نه ضرورتی اخلاقی حداقل فضیلتی اخلاقی است. از منظر طبقه‌ی کارگر، مولد بودن صرفاً یعنی استثمار شدن. همان گونه که مارکس دریافت «بنابراین کارگر مولد بودن از خوش اقبالی نیست بلکه بدشانسی است.» [9] بنابراین ما «اعتماد به نفس» کمی از آن کسب می‌کنیم. [10]. اما زمانی که می‌گوییم کار خانگی لحظه‌ای از تولید سرمایه دارانه است، کارکرد ویژه‌مان را در تقسیم بندی سرمایه دارانه‌ی کار و نیز اشکال ویژه‌ای را که شورش بر ضد آن باید بیابد، روشن می‌کنیم. نهایتاً زمانی که می‌گوییم ما سرمایه را می‌سازیم، در اصل می‌گوییم ما می‌توانیم و می‌خواهیم آن را نابود کنیم، نه این که در نبردی شکست خورده شریک شویم تا از شکل و درجه‌ای از استثمار به شکل و درجه‌ای دیگر حرکت کنیم.

همچنین باید روشن سازیم که ما «مقولاتی از دنیای مارکسیستی را به عاریت نمی‌گیریم.» [11] البته می‌پذیریم که نسبت به لوپاته اشتیاق کم‌تری در چشم‌پوشی از آثار مارکس داریم، زیرا که این آثار تحلیلی ارائه داده‌اند که تا به امروز برای فهم عملکرد ما در جامعه‌ی سرمایه‌داری حیاتی است. ما همچنین مشکوکیم که بی‌تفاوتی آشکار مارکس به کار خانگی ممکن است ریشه در عوامل تاریخی داشته باشد. ما منحصرأً به آن سطح از شووینیسیم مردانه که مارکس مشخصاً با معاصرانش (و نه فقط با آنها) به اشتراک گذاشت ارجاع نمی‌دهیم. زمانی که مارکس مشغول نوشتن بود، خانواده‌ی هسته‌ای و کار خانگی هنوز کاملاً ساخته نشده بود. [12] آن‌چه مارکس در پیش چشمانش داشت زن پرولتر بود که همراه شوهر و فرزندانش در کارخانه مشغول کار بود و زن بورژوازی که یک خدمتکار داشت و چه خودش کار می‌کرد یا نه، نیروی کار کالایی تولید نمی‌کرد. غیاب خانواده‌ی هسته‌ای به این معنا نبود که کارگران ازدواج یا جفت‌گیری نمی‌کردند، بلکه به این معنا بود که روابط خانوادگی و کار خانگی زمانی که هر عضو خانواده پانزده ساعت از روز را در کارخانه سپری می‌کرد ناممکن بود و نه زمان برای زندگی خانوادگی فراهم بود و نه فضای جسمی.

نیاز به نیروی کار پایدارتر و منضبط‌تر، تنها پس از بیماری‌های همه‌گیر و کار طاقت‌فرسایی که نیروی کار را کاهش داد و مهم‌تر از آن امواج مبارزات پرولتری در دهه‌های 1830 و 1840 که انگلستان را در آستانه‌ی یک انقلاب قرار داد، سرمایه را به سوی سازمان‌دهی خانواده‌ی هسته‌ای در مقام مرکز بازتولید نیروی کار سوق داد. خانواده، نه تنها ساختاری پیش‌سرمایه‌دارانه نیست، آن‌گونه که ما در «غرب» می‌دانیم، بلکه خلق سرمایه برای سرمایه است، در مقام نهادی که بناست کمیت و کیفیت نیروی کار و کنترلش را تضمین کند. بنابراین «خانواده همچون واحد تجاری از کارگر محافظت می‌کند اما اطمینان نیز حاصل می‌کند که او (چه زن و چه مرد) هرگز چیزی جز کارگر نخواهد بود. و به این علت است که مبارزه‌ی زن طبقه‌ی کارگر برضد خانواده حیاتی است.» [13]

بی‌مزدی ما در مقام یک نظم

خانواده ضرورتاً نهادینه‌سازی کار بی‌مزدمان، وابستگی بی‌دستمزدمان به مردان و در نتیجه نهادینه‌سازی تقسیم‌بندی نابرابری است از نیرویی که ما را و نیز مردان را منضبط کرده است. زیرا بی‌دستمزدی‌مان و وابستگی‌مان مردان را به شغل‌شان گره زده است، از این رهگذر که هرگاه خواستند از کارشان سر باز بزنند با همسر و فرزندان مواجه می‌شوند که به مزدشان وابسته هستند. این‌جا بنیان آن «عادات کهن - متعلق به مردان و ما» است که برای لوپاته شکستن

آن‌ها بسیار سخت است. تصادفی نیست که برای مرد دشوار است «زمانبندی‌های ویژه برای مشارکت برابر در نگهداری از فرزند درخواست کند.» [14] یک دلیل برای آن که چرا مردان نمی‌توانند برای ساعات نیمه‌وقت برنامه‌ریزی کنند آن است که دستمزد مرد برای بقای خانواده حیاتی است، حتی اگر زن دستمزد دومی بیاورد. و اگر «خودمان را متمایل به ترجیح یا یافتن شغل‌های کم‌تر مصرفی دریابیم که نتیجتاً زمان بیش‌تری برای کار خانه برایمان باقی بگذارد» به این دلیل است که ما مشغول مقاومت در برابر استثماری شدیدتر هستیم، یعنی مصرف‌شدن در یک کارخانه و سپس مصرف‌شدن با شتاب بیش‌تر در خانه. [15]

همچنین فقدان دستمزدمان برای کاری که انجام می‌دهیم، مسبب اولیه‌ی ضعف ما در بازار کار دستمزدی است. کارفرمایان می‌دانند که ما عادت به کار برای هیچ داریم و بسیار محتاج مقداری پول برای خودمان هستیم به طوری که می‌توانند به ازای قیمتی ناچیز ما را به چنگ آورند. از آن‌جا که زن مترادف زن خانه‌دار شده است، ما این هویت و «مهارت‌های خانه‌داری» ای را که از بدو تولد می‌آموزیم هرکجا که می‌رویم با خود حمل می‌کنیم. به این دلیل است که شغل زنانه معمولاً دنباله‌ی کار خانه است و مسیر ما به سوی کسب دستمزد معمولاً ما را به امور خانه‌داری بیش‌تری سوق می‌دهد. این واقعیت که کار خانه بدون دستمزد است به این شرطِ تحمیلی از سوی جامعه، رنگ‌وبویی از طبیعی‌بودن («زنانگی») بخشیده است که فارغ از آن‌چه انجام می‌دهیم ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بنابراین نیازی نداریم که لوپاته به ما بگوید «آن چیز ضروری که باید به خاطر سپرد این است که ما یک «جنس»⁵ هستیم.» [16] سرمایه سال‌ها به ما گفته است که ما فقط برای سکس و تولید بچه خوب هستیم. این تقسیم‌بندی جنسی کار است و ما از تداوم‌بخشیدن به آن امتناع می‌کنیم زیرا این اتفاق الزاماً وقتی رخ می‌دهد که می‌پرسیم: «زن بودن واقعاً به چه معناست؛ چه کیفیت‌های خاصی، در صورت وجود، ضرورتاً و برای همه‌ی زمان‌ها به این خصلت پیوسته است؟» [17] پرسیدن این سؤال تمنای یک پاسخ سکسیستی است. چه کسی می‌گوید که ما کی هستیم؟ تمام چیزی که می‌توانیم بفهمیم این است که ما چه کسی نیستیم، تا جایی که از دل مبارزه‌مان، قدرت لازم را کسب کنیم تا از هویت اجتماعی تحمیلی‌مان دل برکنیم. این طبقه‌ی قانون‌گذار یا آن دسته از مشتاقان قانون‌گذاری هستند که یک شخصیت انسانی طبیعی و ابدی را پیش‌فرض می‌گیرند- این همان تداوم‌بخشیدن به قدرت‌شان بر ما است.

⁵ Sex

تکریم خانواده

جست‌وجوی ذات زنانگی، لوپاته را به شکلی پیش‌بینی‌پذیر به سوی تکریم و قیحانه‌ی کار بی‌دستمزد در خانه و کار بی‌دستمزد به‌طور عام سوق می‌دهد:

خانه و خانواده به شکلی سنتی تنها شکاف زندگی سرمایه‌دارانه را فراهم آورده‌اند که در آن‌ها افراد می‌توانند احتمالاً نیازهای یکدیگر را از سر عشق یا مراقبت برآورده سازند حتا اگر این امر معمولاً از سر ترس یا تسلط نیز باشد. والدین، حداقل تا حدودی، از سر عشق از فرزندان محافظت می‌کنند... من حتا فکر می‌کنم که این خاطره زمانی که ما بزرگ می‌شویم همراه ما زنده می‌ماند و به همین علت است که همیشه کار و مراقبتی که از سر عشق است و نه بر مبنای پاداشی نقدی را همراه خود مانند نوعی یوتوپیا نگه می‌داریم. [18]

ادبیات جنبش زنان اثرات مخربی را که این عشق، مراقبت و خدمت بر زنان وارد کرده، نشان داده است. این‌ها زنجیرهایی هستند که ما را به شرایطی نزدیک به برده‌داری گره زده‌اند. پس ما از این‌که فلاکت مادران و مادر بزرگ‌های مان و فلاکت خودمان در مقام فرزندان را در خود نگه داریم و آن را به نوعی یوتوپیا ترفیع دهیم، امتناع می‌ورزیم. زمانی که سرمایه یا دولت دستمزدی پرداخت نمی‌کند، آن‌ها که مورد عشق و مراقبت هستند و البته بی‌دستمزد و حتا ضعیف‌تر، همان کسانی هستند که باید زندگی‌شان را پرداخت کنند.

ما همچنین پیشنهاد لوپاته را رد می‌کنیم مبنی بر اینکه درخواست اجرت در ازای کار خانگی «تنها به پنهان کردن امکانات بالقوه‌ی باز هم بیش‌تر برای کار رایگان غیربیگانه کمک می‌کند» [19] که گویی سریع‌ترین راه به سوی کار «بیگانه‌زدا» انجام آن به‌صورت رایگان است. بدون شک رییس‌جمهور فورد از این پیشنهاد قدردانی خواهد کرد. کار داوطلبانه که دولت مدرن هرچه بیش‌تر بر آن تکیه می‌زند، مبتنی بر چنین توزیع خیرانه‌ای از زمان ما است. با وجود این، به نظر ما اگر به عوض آن‌که مادران مان بر عشق و مراقبت متکی بودند، اجرتی اقتصادی داشتند، کم‌تر تلخ و وابسته بودند و کم‌تر مورد اخاذی قرار می‌گرفتند و کم‌تر هم از فرزندانشان که مدام آن‌ها را به یاد ایثارگری‌هایشان می‌اندازند، اخاذی می‌کردند. مادران مان زمان و قدرت بیش‌تری برای مبارزه علیه چنین کاری داشتند و ما را به مرحله‌ی پیشرفته‌تری در این مبارزه می‌رسانند.

ذات ایدئولوژی سرمایه‌داری این است که خانواده را در مقام «دنیایی خصوصی»، آخرین جبهه‌ای که مردان و زنان «روح‌شان» را زنده نگه می‌دارند، تکریم کند و تعجیبی ندارد که این ایدئولوژی همراه با طراحان سرمایه‌دار در زمان حال مملو از «بحران» و «ریاضت» و «سختی» [20]، سرخوش از شهرتی تجدید یافته است. همان‌طور که راسل بیکر^۶ اخیراً در نیویورک تایمز بیان کرده است، عشق در دوران رکود اقتصادی^۷ ما را دلگرم نگه داشت و بهتر بود آن را در سفر کوتاه حاضرمان به دوران سختی همراه خود بیاوریم. [21] این ایدئولوژی که خانواده (یا اجتماع) را در برابر کارخانه، امر شخصی را در برابر امر اجتماعی، امر خصوصی را در برابر امر عمومی و کار مولد را در برابر غیرمولد قرار می‌دهد عملکردی جهت‌بردگی ما در خانه دارد که در غیاب دستمزد همواره در مقام کنشی از عشق ظاهر شده است. این ایدئولوژی عمیقاً در تقسیم‌بندی سرمایه‌دارانه از کار ریشه دارد که یکی از روشن‌ترین تعبیرش را در سازمان‌دهی خانواده‌ی هسته‌ای می‌یابد.

شیوه‌ای که در آن رابطه‌ی دستمزدی، عملکرد اجتماعی خانواده را رازآلود کرده تعمیمی است از شیوه‌ای که سرمایه‌داری کار دستمزدی و انقیاد روابط اجتماعی‌مان را به «پیوندهای پولی»، رازآلود کرده است. ما از مارکس آموخته‌ایم که دستمزد، کار پرداخت‌نشده‌ای را پنهان می‌کند که منجر به سود می‌شود. اما اندازه‌گیری کار با دستمزد، حد و اندازه‌ای را که روابط خانوادگی و اجتماعی‌مان منقاد به روابط تولید شده‌اند – تبدیل به روابط تولید شده‌اند – را نیز پنهان می‌کند، بنابراین هر لحظه از زندگی‌مان عملکردی جهت‌انباشت سرمایه خواهد داشت. دستمزد و فقدان آن، به سرمایه اجازه داده‌اند تا اندازه‌ی واقعی روز کاری‌مان را مخفی کند. کار در مقام یک بخش از زندگی‌مان که تنها در زمان و فضای ویژه‌ای رخ می‌دهد، ظاهر می‌شود. آن زمانی را که در «کارخانه‌ی اجتماعی» مصرف می‌کنیم، خودمان را برای کار آماده می‌کنیم یا سر کار می‌رویم، «عضلات، اعصاب، استخوان‌ها و مغزمان» [22] را با اسنک‌های فوری، سکس فوری و فیلم‌های سینمایی بازسازی می‌کنیم، همگی به شکل اوقات فراغت، زمان آزاد و انتخاب فردی ظاهر می‌شوند.

بازارهای متفاوت کار

⁶ Russell Baker

⁷ Depression

استفاده‌ی سرمایه از دستمزد این موضوع را نیز که طبقه‌ی کارگر چه کسی است پنهان می‌کند و کارگران را منفک نگه می‌دارد. سرمایه از رهگذر رابطه‌ی دستمزد، بازارهای متفاوت کار را سازمان‌دهی می‌کند (بازار کاری برای سیاه‌پوستان، جوانان، زنان و مردان سفید) و «طبقه‌ای کارگر» را رویاروی پرولتاریایی «بی‌کار»، که گویا انگلی است بر کار گروه اول، قرار می‌دهد. بنابراین در مقام مستمری‌بگیران به ما گفته شده است که معاف از مالیات‌های «طبقه‌ی کارگر» زندگی می‌کنیم و در مقام زنان خانه‌دار به شکل چاه بی‌پایان حقوق شوهرهایمان تصویر شده‌ایم.

اما نهایتاً ضعف اجتماعی ناشی از بی‌دستمزدی، ضعف تمام طبقه‌ی کارگر با عطف به سرمایه بوده است و اکنون نیز هست. همان‌گونه که تاریخ «مشاغل گریزپا»^۸ نشان می‌دهد، دسترس‌پذیری کار بی‌دستمزد هم در کشورهای «توسعه‌نیافته» و هم در کلان‌شهرها، به سرمایه اجازه داده است تا آن عرصه‌هایی را که کار قیمت خود را بسیار بالا برده است رها کند، در نتیجه قدرتی را که کارگران در آن‌جا به آن رسیده بودند تحلیل ببرد. هرکجا که سرمایه نتوانست به سوی «جهان سوم» بشتابد، دروازه‌های کارخانه‌ها به روی زنان، سیاه‌پوستان و جوانان در کلان‌شهرها یا مهاجران از «جهان سوم» باز شد. بنابراین اتفاقی نیست با آن‌که سرمایه‌داری قاعدتاً مبتنی بر کار دستمزدی است، بیش از نیمی از جمعیت جهان بی‌دستمزد هستند. بی‌دستمزدی و توسعه‌نیافتگی عناصر ضروری برنامه‌ریزی سرمایه‌دارانه به لحاظ ملی و بین‌المللی هستند. این‌ها شیوه‌هایی قوی هستند برای وادار کردن کارگران به رقابت بر سر بازار کار ملی و بین‌المللی و باوراندن این موضوع به ما که منافع‌مان متفاوت و متضاد هستند. [23]

در این‌جا ریشه‌های سکسیسم، نژادپرستی و مستمری‌بگیری (تحقیر کارگرانی که در گرفتن مقداری پول از دولت موفق شده‌اند) وجود دارد که نموده‌هایی از بازارهای متفاوت کار و در نتیجه شیوه‌های متفاوت از تعدیل و تقسیم طبقه‌ی کارگر هستند. اگر این استفاده از ایدئولوژی سرمایه‌دارانه و ریشه‌هایش در رابطه‌ی دستمزدی را نادیده بگیریم، نه‌تنها سرانجام به احتساب نژادپرستی، سکسیسم و مستمری‌بگیری در مقام بیماری‌های اخلاقی و محصولات «آگاهی کاذب» می‌رسیم، بلکه محدود به استراتژی‌ای از «آموزش» می‌شویم که چیزی برای‌مان باقی نمی‌گذارد مگر «ضروریات اخلاقی جهت پشتیبانی از ما». [24]

دست آخر ما نقطه‌ی توافقی را با لوپاته می‌یابیم، جایی که او می‌گوید استراتژی‌مان ما را از اتکا بر این‌که «انسان‌ها مردمانی «خوب» باشند» [25] تا به آزادی دست یابیم رها می‌کند. همان‌طور که مبارزات دهه‌ی 1960 سیاه‌پوستان نشان داد، نه با کلمات خوب که با سازمان‌دهی قدرت‌شان بود که

Runaway shops⁸ بعضی از مشاغل که برای فرار از قوانین کار و اتحادیه‌ی کارگری مرتب دست به جابجایی مکان شغل می‌زنند. م

نیازهایشان را «فهماندند». در مورد زنان، تلاش برای آموزش مردان همواره به این معنا بوده است که مبارزه‌مان خصوصی شده است و در خلوت آشپزخانه‌ها و اتاق خواب‌هایمان می‌جنگیم. قدرت آموزش می‌دهد. در ابتدا مردان خواهند ترسید، سپس یاد خواهند گرفت زیرا سرمایه خواهد ترسید. زیرا ما برای بازتوزیع برابرتر کار مشابه نمی‌جنگیم. ما می‌جنگیم تا بر این کار نقطه‌ی پایانی بگذاریم و قدم اول زدن برچسب قیمت بر آن است.

تقاضای دستمزد

قدرت ما در مقام زن از مبارزه‌ی اجتماعی‌مان بر سر دستمزد آغاز می‌شود، نه به این معنا که اجازه یابیم وارد روابط دستمزدی شویم (زیرا هرگز خارج از آن نبوده‌ایم) بلکه برای این که اجازه‌ی خروج از آن پیدا کنیم تا همه‌ی بخش‌های طبقه‌ی کارگر اجازه یابند از آن خارج شوند. این جا باید روشن کنیم که طبیعت نزاع بر سر دستمزد چیست. زمانی که اندیشه‌ی چپ اصرار می‌ورزد که تقاضاهای دستمزد، «اقتصادگرایانه» و «تقاضاهای اتحادیه‌ای» هستند، این موضوع را نادیده می‌گیرند که دستمزد، همچون فقدان آن، مقیاس مستقیم استثمار ما است و بنابراین بیانی صریح از روابط قدرت میان سرمایه و طبقه‌ی کارگر و نیز درون طبقه‌ی کارگر است. آن‌ها همچنین نسبت به این موضوع بی‌اعتنا هستند که مبارزه بر سر دستمزد فرم‌های بسیاری به خود می‌گیرد و به افزایش دستمزد محدود نیست. کاهش ساعت کاری، دستیابی بهتر به خدمات اجتماعی و همچنین کسب پول بیشتر، همگی منافع دستمزد هستند که تعیین می‌کنند چه مقدار کار از ما کشیده شده و به چه میزان زندگی‌مان در ید قدرت ما است. به این دلیل است که دستمزد به صورتی تاریخی زمین اصلی مبارزه میان کارگران و سرمایه بوده است. و در مقام بیانی از روابط طبقاتی، دستمزد همواره دو جنبه دارد: جنبه‌ی سرمایه که از آن برای کنترل کارگران استفاده می‌کند، از این رهگذر که اطمینان حاصل می‌کند هر افزایش دستمزدی ملازم با افزایشی در بهره‌وری است؛ و جنبه‌ی کارگران که به‌طور فزاینده‌ای برای پول بیشتر، قدرت بیشتر و کار کم‌تر مبارزه می‌کنند.

همان‌طور که تاریخ بحران سرمایه‌داری حال حاضر نشان می‌دهد، اکنون کارگران هرچه کم‌تری مشتاق ایثار زندگی‌شان در خدمت تولید سرمایه‌دارانه هستند و کم‌تر رغبتی به شنیدن درخواست افزایش بهره‌وری دارند. [26] اما هنگامی که «مبادله‌ی عادلانه» بین دستمزد و بهره‌وری به هم ریخته است، مبارزه بر سر دستمزد به حمله‌ی مستقیمی به منفعت سرمایه و توان آن در استخراج کار مازاد از ما بدل می‌شود. در نتیجه مبارزه بر سر دستمزد همزمان مبارزه‌ای علیه دستمزد است، به دلیل قدرتی که نمایش می‌دهد و صورت‌بندی‌ای که علیه روابط سرمایه‌دارانه شکل می‌دهد. در مورد بی‌دستمزدی، یعنی

مورد ما، نزاع بر سر دستمزد حتا به شکلی بسیار روشن‌تر حمله‌ای به سرمایه است. دستمزد به‌ازای کار خانگی به این معنا است که سرمایه موظف است برای مقدار بی‌شماری از خدمات اجتماعی که کارفرمایان اکنون به پشتوانه‌ی ما صرفه‌جویی می‌کنند، پول بپردازد. از همه مهم‌تر، درخواست دستمزد به‌ازای کارخانگی امتناع از پذیرش کارمان در مقام تقدیری بیولوژیک است که شرطی الزام‌آور برای مبارزه علیه آن است. در حقیقت هیچ چیز، اعم از خانواده و وابستگی‌مان به مردان، در نهادینه‌سازی کارمان آن‌قدر قوی نبوده است به اندازه‌ی این واقعیت که نه دستمزد بلکه «عشق» همواره هزینه‌های این کار را از پیش پرداخته است. اما دستمزد برای ما هم همچون کارگران مزدی، قیمت قرارداد بهره‌وری نیست. ما در برابر دستمزد، به همان اندازه یا بیش‌تر از قبل کار نخواهیم کرد، بلکه کم‌تر کار می‌کنیم. ما دستمزد می‌خواهیم تا بتوانیم وقت و انرژی‌مان را به دلخواه خود صرف کنیم، تا بتوانیم مبارزه‌ای به پا کنیم و به خاطر نیازمان به استقلال اقتصادی با یک شغل دوم محدود نشویم.

مبارزه‌ی ما بر سر دستمزد هم برای مزدبگیران و هم غیرمزدبگیران این سؤال را پیش می‌کشد که طول حقیقی روز کاری چقدر است. تا کنون طبقه‌ی کارگر، اعم از زن و مرد، روز کاری‌اش را بنا به تعریف سرمایه داشته است – از لحظه‌ی کارت‌زدن برای ورود تا لحظه‌ی کارت‌زدن برای خروج. این تعریف زمانی را که ما به سرمایه تعلق داریم و زمانی را که به خودمان تعلق داریم مشخص می‌کرد. اما ما هیچ‌وقت به خودمان تعلق نداشته‌ایم، ما همیشه و هر لحظه از زندگی‌مان متعلق به سرمایه بوده‌ایم و اکنون وقتش رسیده که سرمایه را وادار کنیم برای هر لحظه‌ی آن هزینه بپردازد. از منظر طبقاتی این مسئله به معنای درخواست دستمزد برای تمام لحظاتی است که در خدمت سرمایه زندگی می‌کنیم.

وادار کردن سرمایه به پرداخت

این دورنمای طبقاتی‌ای است که مبارزات دهه‌ی 1960 در ایالات متحده و در سطح بین‌المللی را شکل داده است. در ایالات متحده مبارزات سیاه‌پوستان و مادران مستمری‌بگیر – «جهان سوم»‌های ساکن کلان‌شهرها – شورش بی‌دستمزدها و امتناع‌شان را از تنها جایگزینی که سرمایه پیش می‌کشد نمایش داد: کار بیش‌تر. این مبارزات که مرکز قدرت‌شان در اجتماع بود در راستای توسعه نبودند بلکه برای تخصیص مجدد ثروت اجتماعی‌ای بودند که سرمایه از

بی‌دستمزدی و نیز از دست‌مزدبگیری انباشته است. آن‌ها سازمان‌های سرمایه‌دارانه‌ی جامعه را به چالش کشیدند که کار را به مثابه تنها شرط وجودی‌مان تحمیل می‌کنند. آن‌ها همچنین این عقیده‌ی جزمی چپ را به چالش کشیدند که طبقه‌ی کارگر تنها در کارخانه‌ها می‌تواند قدرتش را سازمان‌دهی کند.

اما نیازی نیست که وارد کارخانه شوید تا عضوی از سازمان طبقه‌ی کارگر باشید. وقتی لوپاته ادعا می‌کند که «شبکه‌ها و ارتباطات، پیش‌شرط‌های ایدئولوژیک اتحاد طبقه‌ی کارگر هستند که از کارکردن در کنار هم پدیدار می‌شوند» و «این پیش‌شرط‌ها نمی‌توانند از زنانی منزوی که در خانه‌های جدا کار می‌کنند حاصل شوند»، مبارزاتی را که این زنان «منزوی» در دهه‌ی 1960 به راه انداختند (اعتصاب برسر اجاره‌بها، مبارزه بر سر تأمین اجتماعی و ...) را از قلم می‌اندازد. [27] او فرض می‌کند که چنانچه ما در ابتدا توسط سرمایه سازمان‌دهی نشده باشیم، نمی‌توانیم خودمان را سازمان‌دهی کنیم و از آن‌جایی که منکر آن است که سرمایه از پیش ما را سازمان‌دهی کرده است، موجودیت مبارزه‌مان را انکار می‌کند. اما اشتباه‌گرفتن سازمان‌دهی کارمان توسط سرمایه، چه در آشپزخانه‌ها یا در کارخانه‌ها، با سازمان‌دهی مبارزه‌مان علیه آن، مطمئناً به شکست منتهی خواهد شد. زیرا مبارزه برای کار، از پیش یک شکست است و می‌توانیم مطمئن باشیم که هر فرم تازه‌ای از سازمان‌دهی کار، تلاشی است برای هرچه بیش‌تر منزوی کردن ما. زیرا توهم است که تصور کنیم وقتی که در انزوا از یکدیگر کار نمی‌کنیم، سرمایه ما را از هم جدا نمی‌کند.

در تقابل با تقسیم‌بندی‌های ویژه‌ی سازمان‌دهی سرمایه‌دارانه‌ی کار، باید طبق نیازهای‌مان سازمان یابیم. به این معنی دست‌مزد به‌ازای کار خانگی به همان اندازه امتناعی است از اجتماع‌سازیِ کارخانه که امتناعی است از «بهینه‌سازی» احتمالی سرمایه‌دارانه‌ی خانه، چنان‌که لوپاته اظهار کرده است: «ما باید به کارهایی که برای پیشبرد امور یک خانه «ضروری» هستند به صورت خیلی جدی نگاه کنیم ... ما نیازمند آنیم که در ابزار صرفه‌جویی در زمان و کار سرمایه‌گذاری کنیم و تصمیم بگیریم که کدام‌یک مفید هستند و کدام‌یک صرفاً موجب تحقیر بیش‌تر کار خانگی می‌شوند.» [28]

تکنولوژی به‌خودی‌خود موجب تحقیر ما نمی‌شود اما استفاده‌ای که سرمایه از آن می‌برد چرا. علاوه بر این «خودمدیریتی» و «کنترل کارگران» همواره در خانه وجود داشته است. ما همیشه این انتخاب را داشته‌ایم که روز شنبه یا یکشنبه رخت‌چرک‌ها را بشوریم یا بین خریدن یک ماشین ظرف‌شویی یا یک جاروبرقی، بنا به این‌که از پس کدام‌یک برمی‌آییم، انتخاب کنیم. بنابراین نباید از سرمایه‌داری درخواست کنیم تا طبیعت کارمان را تغییر دهد، بلکه مبارزه کنیم تا از بازتولید خودمان و دیگران در مقام کارگر، نیروی کار و کالا سر باز زنیم؛ و یکی از شروط تحقق این هدف، بازشناسی این کار در مقام یک کار از

رهگذر دستمزد است. مشخصاً تا زمانی که دستمزد - رابطه‌ی سرمایه‌دارانه وجود دارد، سرمایه‌داری نیز وجود خواهد داشت. بنابراین ما نمی‌گوییم که تحقق یک دستمزد، انقلاب است. ما می‌گوییم این یک استراتژی انقلابی است زیرا نقشی را که در تقسیم‌بندی سرمایه‌دارانه از کار به ما محول شده است متزلزل می‌کند و در نتیجه روابط قدرت درون طبقه‌ی کارگر را بنابه شرایطی که بیش‌تر خوشایند ما و اتحاد این طبقه است تغییر می‌دهد.

اما به لحاظ جنبه‌های مالی دستمزد به ازای کار خانگی تنها اگر نظرگاه سرمایه را اتخاذ کنیم این مسئله «بسیار مسأله‌ساز» است، یعنی دیدگاه وزارت خزانه‌داری که همیشه وقت مخاطب قراردادن کارگران ادعای تنگدستی می‌کند. [29] از آنجایی که ما وزارت خزانه‌داری نیستیم و هیچ تمایلی هم به آن نداریم، نمی‌توانیم برای‌شان برنامه‌ریزی نظام‌های پرداختی، دیفرانسیل‌های دستمزد و قراردادهای بهره‌وری را هم تصویر کنیم. بنا نیست ما بر قدرت‌مان محدودیت بگذاریم و ارزش‌مان را اندازه بگیریم. فقط بنا است که مبارزه‌ای را سازمان‌دهی کنیم تا آن‌چه را می‌خواهیم به چنگ آوریم، برای همه‌مان، بنا به شرایط خودمان. هدف ما این است که گرانبها باشیم، خودمان را خارج از بازار قیمت‌گذاری کنیم تا کار خانگی و کار در کارخانه و اداره «غیراقتصادی» شود.

به همین ترتیب، این بحث را که بخشی از طبقه‌ی کارگر هزینه‌ی منفعت احتمالی ما را تقبل خواهد کرد، رد می‌کنیم. بر طبق این منطق می‌توانیم بگوییم که کارگران مزدی، اکنون پولی را دریافت می‌کنند که سرمایه به ما نمی‌دهد. اما این شیوه‌ای است که دولت سخن می‌گوید. در حقیقت این ادعا که درخواست‌های طرح‌شده از سوی سیاه‌پوستان در دهه‌ی 1960 برای برنامه‌های تأمین اجتماعی، «اثری مخرب بر هر نوع استراتژی فراگیر ... برای روابط سیاهان-سفیدها» داشت زیرا «کارگران می‌دانستند که آن‌ها و نه شرکت‌ها نهایتاً وادار به پرداخت هزینه‌های آن برنامه‌ها شدند»، نژادپرستی آشکار است. [30] اگر فرض کنیم که هر مبارزه‌ای باید به نوعی بازتوزیع فقر منجر شود، گریزناپذیری شکست‌مان را فرض گرفته‌ایم. به واقع مقاله‌ی لوپاته زیر تابلوی شکست‌گرایی نوشته شده که به معنای پذیرش نهادهای سرمایه‌دارانه درمقام نهادهایی گریزناپذیر است. لوپاته نمی‌تواند تصور کند که اگر سرمایه دستمزد سایر کارگران را کاهش دهد تا به ما دستمزد بپردازد، آن کارگران هم می‌توانند از منافع خودشان و ما دفاع کنند. او همچنین فرض می‌کند که «مشخصاً مردان بالاترین دستمزدها را برای کارشان در خانه دریافت خواهند کرد»، به‌طور خلاصه او معتقد است که ما هرگز پیروز نمی‌شویم. [31]

سرانجام لوپاته به ما هشدار می‌دهد که اگر به‌ازای کار خانگی دستمزد بگیریم، سرمایه‌ناظرانی را برای کنترل کارمان خواهد فرستاد. از آن‌جا که او زنان خانه‌دار را تنها درمقام قربانی می‌بیند که ناتوان از مبارزه هستند، نمی‌تواند تصور کند که ما می‌توانیم به صورت جمعی سازمان‌دهی کنیم تا اگر آن‌ها تلاش

کردند چنین کنترلی را بر ما تحمیل کنند، درها را به روی ناظران ببندیم. علاوه بر این او فرض می‌کند از آن‌جا که ما ناظران رسمی نداریم پس کارمان تحت کنترل نیست. با این حال حتا اگر دریافت دستمزد به این معنی باشد که دولت تلاش خواهد کرد به شکلی مستقیم‌تر کارمان را کنترل کند، این شرایط باز هم نسبت به وضعیت فعلی‌مان ارجحیت خواهد داشت؛ چرا که این تلاش آشکار خواهد کرد چه کسی بر کارمان نظارت دارد و بهتر است بدانیم چه کسی دشمن‌مان است، به جای اینکه چون محکومیم «از سر ترس و سلطه» «عشق بورزیم و مراقبت کنیم» خودمان را سرزنش کنیم و از خود بیزار باشیم. [32]

مشخصات منبع اصلی:

Silvia Federici and Nicole Cox, Counterplanning from the Kitchen, in Silvia Federici, Revolution at Point Zero: Housework, Reproduction, and Feminist Struggle, PM Press (2012). pp-28-41

پانوش:

1. Carol Lopate, "Women and Pay for Housework," *Liberation* 18, no. 8 (May–June 1974), 8–11.
2. Mariarosa Dalla Costa, "Women and the Subversion of the Community," in *The Power of Women and the Subversion of the Community*, Dalla Costa and Selma James, 25–26.

3. به مقاله‌ی «دستمزد در قبال کارخانگی» رجوع کنید.

4. «درخواست برای پرداخت پول به ازای کارخانگی از ایتالیا می‌آید، جایی که اکثریت قریب به اتفاق زنان در تمام طبقات هنوز در خانه می‌مانند. در ایالات متحده بیش از نیمی از تمام زنان شاغل هستند» 9.

5. Mariarosa Dalla Costa, "Community, Factory and School from the Woman's Viewpoint," *L'Offensiva* (1972) 5
مستقیماً کارشان را در آن صرف می‌کنند. اما کارخانه به همان اندازه جایی است که کار زنانی که در آن ظاهر نمی‌شوند را تجسد می‌بخشد همان کسانی که کارشان را به مردان، که تنها افرادی هستند که در آنجا حضور دارند، منتقل کرده‌اند. به شیوه‌ای مشابه، مدرسه تجسد کار زنانی است که در آنجا ظاهر نمی‌شوند اما کارشان را به دانش‌آموزانی منتقل کرده‌اند که هر روز صبح مادرانشان آن‌ها را غذا داده‌اند، ازشان مراقبت کرده‌اند و لباسشان را اتو کرده‌اند.»

8. Lopate, "Women and Pay for Housework," 9.
9. Dalla Costa, "Women and the Subversion of the Community," 28–29.

10. Dalla Costa, "Community, Factory and School."
11. Karl Marx, *Capital*, vol. 1 (London: Penguin Books, 1990), 644.
12. Lopate, "Women and Pay for Housework," 9 : «شاید خیلی هم خوب باشد که زنان احساس نیاز می‌کنند که حقوق بگیر باشند تا به خودکفایی و اعتماد به نفس برسند که قدم‌های اولیه به سوی برابر است.»
13. Lopate, "Women and Pay for Housework," 11.
14. ما در حال حاضر مشغول مطالعه روی تولد خانواده‌ی هسته‌ای در مقام مرحله‌ای از روابط سرمایه‌دارانه هستیم.
15. Dalla Costa, "Women and the Subversion of the Community," 41.
16. Lopate, "Women and Pay for Housework," 11 : «بیشتر ما زنانی که در زندگی خودمان برای چنین ساختاردهی مجددی مبارزه کرده‌ایم، در دام ناامیدی‌های دوره‌ای افتاده‌ایم. اولاً عادات کهنه‌ای بودند عادات مردان و ما- که باید شکسته می‌شدند. دوماً مشکلات واقعی زمان‌بندی وجود داشت ... از هر مردی بپرسید که چقدر برای او برنامه‌ریزی کردن ساعت‌های نیمه‌وقت یا درخواست برنامه‌ریزی‌های زمانی ویژه جهت مشارکت برابر در نگهداری فرزندان سخت است!»
17. همان.
18. Lopate, "Women and Pay for Housework," 11 : «نکته‌ی ضروری که نباید از یاد برد این است که ما یک جنس هستیم. واقعاً این تنها واژه‌ای است که برای تشریح اشتراکاتمان به وجود آمده است.»
19. همان.
20. Lopate, "Women and Pay for Housework," 10.
21. همان: «حذف یک عرصه‌ی وسیع از زندگی سرمایه‌دارانه که در آن تمام تبادلات، ارزش مبادله‌ای ندارند تنها به کمک مخفی کردن امکانات هرچه بیشتر کار آزاد و غیربیگانه‌شده می‌آید.»
22. همان : «من معتقدم در دنیای خصوصی‌مان است که روح‌مان را زنده نگه می‌داریم.»
23. Russell Baker, "Love and Potatoes," *New York Times*, November 25, 1974.
24. Marx, *Capital*, vol. 1, 717.
25. Selma James, *Sex, Race and Class* (Bristol: Falling Wall Press and Race Today Publications, 1975), reprinted with a postscript in *Sex, Race, and Class: The Perspective of Winning: A Selection of Writings, 1952–2011* (Oakland: PM Press, 2012) 92–101.
26. Lopate, "Women and Pay for Housework," 11.
27. همان
28. *Fortune* (December 1974).
29. Lopate, "Women and Pay for Housework," 9.
30. همان
31. همان
32. همان، 10.
33. همان
34. همان

ⁱ این متن پیشتر در سایت نقد اقتصاد سیاسی منتشر شده است و با اجازه مترجم بار دیگر منتشر می‌شود.

<https://pecritique.com/2019/02/19/%D8%A8%D8%B1%D9%86%D8%A7%D9%85%D9%87%E2%80%8C%D8%B1%DB%8C%D8%B2%DB%8C-%D9%85%D8%AA%D9%82%D8%A7%D8%A8%D9%84-%D8%A7%D8%B2-%D8%A2%D8%B4%D9%BE%D8%B2%D8%AE%D8%A7%D9%86%D9%87-%D8%B3%DB%8C%D9%84%D9%88>